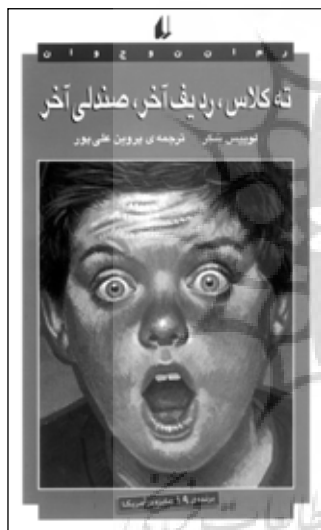


زیبایی‌های ماندگار یک اثر تجربی

حسن پارسایی



عنوان کتاب: ته کلاس، ردیف آخر، سندلی آخر
 نویسنده: لوییس سکر
 مترجم: پروین علی‌پور
 ناشر: افق
 نوبت چاپ: اول ۱۳۸۵
 شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه
 تعداد صفحات: ۲۶۲ صفحه
 بها: ۲۵۰۰ تومان

فرد در نوجوانی، برای سؤالاتش پاسخ‌هایی می‌جوید و بعدها در جوانی یا میان‌سالی، وقتی به این دوران بازگشتِ ذهنی می‌کند، چنان‌چه به خودآگاهی رسیده باشد، به کمک ضمیر خودآگاهی به آن سؤالات، پاسخ‌های متفاوت و دیگرگونه‌ای می‌دهد. زیرا نوع نگاه ذهنی و نیز رویکرد عاطفی‌اش نسبت به همه چیز تغییر کرده است.

رمان **ته کلاس، ردیف آخر، سندلی آخر**، اثر «لوییس سکر»، بی‌آن‌که از حریم نوجوانی فراتر برود، بر آن است که تمام مسائل و حوادث آن دوران را با نگره همان دوره، به خواننده بنمایاند. از این‌رو، هیجان و گیرایی یک تجربه ذهنی و عاطفی مجدد و لذت یک رویکرد نوستالژیک را به خواننده می‌دهد. خود نویسنده هم با نوشتن چنین رمانی، در حقیقت، دوباره همان دوران را تجربه می‌کند. چون این رمان اثری کاراکترمحور است، بهترین راه برای تحلیل آن، شناخت کاراکتر اصلی و آگاهی از شیوه‌هایی است که نویسنده برای پردازش و شکل‌دهی او به کار گرفته است.

اولین جمله رمان، همه پیش‌زمینه‌های ذهنی و عاطفی خواننده را که دارای علت‌های بیرونی هستند، به کنار می‌نهد و به او فرصت می‌دهد با کاراکتر و اتفاقاتی متفاوت روبه‌رو شود. قرار است او بداند که با اثری خاص روبه‌روست و ذهنش همان‌طور که از عنوان رمان پیداست، به فردیت و یگانگی یک دانش‌آموز معین ارجاع داده شود:

« برادلی چاکرز، پشت میزش، ته کلاس... ردیف آخر... صندلی آخر نشست. هیچ کس در

صندلی کناری یا جلویی او ننشسته بود. برادلی، جزیره بود.» (صفحه ۳)

اولین نشانه‌هایی که ویژگی « برادلی چاکرز» را برای خواننده آشکار می‌کند؛ دو جمله کوتاه هستند (صفحه ۵ و ۶) که از زبان خود او می‌شنویم. این دانش‌آموز نوجوانِ پسر، تصور و پنداره‌ای بدبینانه (pessimistic) از هم کلاسی‌ها، مربیان، مدرسه و روابط اجتماعی دارد و همین در ذهن او، به شکل‌گیری تابع‌های ذهنی بدخواهانه‌ای منجر شده است که همواره هم‌چون حایل و رادعی بین او و دیگران فاصله می‌اندازد. به اولین گمانه ذهنی او در مورد هم کلاسی خوب و مهربانش، « جف» توجه کنید:

« ناچار بود پیش‌دستی کند و از جف متنفر شود؛ پیش از آن که جف از او متنفر شود.»

(صفحه ۹)

او بی‌آن که صراحتاً اقرار کند به محبت و احترام دیگران نیاز دارد و چون نمی‌تواند با انسان‌ها و محیط پیرامونش رابطه‌ای عمیق و انسانی بگیرد؛ یک دنیای مجازی و غیرحقیقی برای خود می‌سازد که در یک « باغ وحش» خلاصه می‌شود. او با حیوانات شیشه‌ای و سرامیکی نمادین و تمثیلی‌اش حرف می‌زند و متقابلاً از آن‌ها حرف می‌شنود. بدین ترتیب، او تنهایی‌اش را پُر و کمبودها و نیازهای عاطفی‌اش را تأمین و جبران می‌کند:

« رانی نَخودی خندید. او خرگوش کوچولوی قرمزی بود که یک جفت چشم آبی روی

صورت‌اش چسبیده و یک گوشش شکسته بود.

خرگوش کوچولو گفت: « هیچ چی. من که داشتم قدم می‌زدم.»

بارتولومه گفت: « من هم داشتم می‌رفتم دست شویی.» او یک خرس سفید و قهوه‌ای

سرامیکی بود که روی پاهای عقبش می‌ایستاد. دهانش باز و دندان‌های سفید و زبان قرمزش به طرز زیبایی آشکار بود.

رانی هرهر خندید. برادلی با اخم گفت: « وای، رانی! از دست تو چه کار کنم؟» (صفحه ۳)

بدین ترتیب، برای تحقق آن چه دوست دارد و از زبان دیگران نمی‌شنود، در ذهنش به حیوانات شیشه‌ای و سرامیکی‌اش جان می‌بخشد و یک دنیای انیمیشن راه می‌اندازد و بعد، حرف‌های مورد نظرش را در دهان آن‌ها می‌گذارد. این اتفاق در طول رمان بارها رخ می‌دهد (صفحه‌های ۲۰، ۸۰، ۹۳، ۱۱۲، ۱۴۵ و ...)

مشکل اساسی « برادلی چاکرز» آن است که نمی‌تواند اعتدال داشته باشد و روی مواضع و ذهنیت‌های نرمال بماند. روان او هم‌سان یک پاندول در حال حرکت است و دائم در دو جهت متفاوت حرکت می‌کند؛ وقتی « جف» و دوستانش به او روی خوش نشان نمی‌دهند، به خانه می‌رود و با اسباب‌بازی‌هایش که از آن‌ها قرینه‌های نوجوانانه‌ای ساخته است، ارتباط برقرار می‌کند (صفحه ۹۳). او بارها این کار را تکرار می‌کند و بدین‌سان، در اتاقش که به قلعه حیوانات و یا باغ وحش می‌ماند، با رؤیاهای خاص خود سرگرم می‌شود. واقعیت آن است که صحبت کردن با اسباب‌بازی‌ها، در حقیقت بخشی از عادات دوران کودکی محسوب می‌شود که به علت تنهایی زیاد و یک سویه شدن او، در روانش به جای مانده است.

او بنا را بر انکار و مقابله ذهنی گذاشته است و اغلب برای آن که تقابل و تعارض خود را نسبت به دیگران علنی سازد و از لحاظ عاطفی نیز ارضا شود. بدیهی‌ترین حقایق را انکار می‌کند و همه چیز را دیگرگونه و آن‌طور که خودش دوست دارد، جلوه می‌دهد تا حایل و رادع همیشگی بین او و دیگران بر جای بماند و همین امر، سبب شده که زیاد دروغ بگوید (صفحه‌های ۱۰، ۱۸، ۱۹، ۴۴، ۴۸ و ...) و چون یاد نگرفته و نمی‌داند چه گونه با دیگران ارتباط بگیرد، خودش رنج می‌برد. (صفحه ۲۰)

او وقتی متحول می‌شود که تصمیم می‌گیرد برداشته‌های صادقانه‌ای از خود و محیط مدرسه داشته باشد (صفحه‌های ۱۳۹ و ۱۴۰). در این میان مشاور مدرسه، « کارلا» نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند. او « برادلی» را وا می‌دارد خود را از طریق نوع رابطه‌اش با مدرسه و دیگران، باز یابد و به توانایی‌ها و قابلیت‌هایش بی‌اعتنا نباشد:

« این‌قدر نگو نمی‌توانم! تا وقتی می‌گویی نمی‌توانی کاری را انجام بدهی، خب، البته

که نمی‌توانی انجامش بدهی. بگو، می‌توانم! می‌توانم! در آن صورت، از پس انجام هر کاری

برمی‌آیی.» (صفحه ۱۴۲)

مشکل اساسی

« برادلی چاکرز»

آن است که

نمی‌تواند اعتدال

داشته باشد و

روی مواضع و

ذهنیت‌های

نرمال بماند.

روان او هم‌سان

یک پاندول

در حال حرکت است

و دائم در

دو جهت متفاوت

حرکت می‌کند؛

وقتی « جف»

و دوستانش

به او روی خوش

نشان نمی‌دهند،

به خانه می‌رود و

با اسباب‌بازی‌هایش

که از آن‌ها

قرینه‌های

نوجوانانه‌ای

ساخته است،

ارتباط برقرار می‌کند

خود را آن طور که می‌خواهد، به دیگران بنمایاند و ثابت کند که او هم ارزش‌هایی دارد:
« دارم سعی می‌کنم خوب باشم، ولی بهم فرصت نمی‌دهند.» (صفحه ۱۴۱)

مشاوری که برای راهنمایی دانش‌آموزان انتخاب شده است و نقش محوری در رمان دارد، فقط یک گروه سنی از نوجوانان بالاتر است. او در نحوه لباس پوشیدن و تفکر، خود را تا رده سنی نوجوانان پایین می‌آورد و در برخوردهایش، از شیوه‌های روان‌شناختی و تربیتی بهره فراوان می‌گیرد. او موفق می‌شود با شناخت هر چه بیشتر نوجوانان، به طریق سهل‌الوصول‌تری وارد دنیای آنان بشود. یکی از ویژگی‌های این مشاوره، آن است که دانش‌آموزان را باور می‌کند و برای‌شان احترام قائل است؛ همان چیزی که دیگران از آن‌ها دریغ کرده‌اند، به ایشان می‌دهد و در برابر دافعه‌های‌شان، هیچ رادعی نمی‌گذارد و می‌کوشد اکثر وقت خود را به آنان اختصاص دهد. او با توجه به کمبودهایی که نوجوانان رمان دارند، به ترتیب نقش دوست، خواهر، مادر، معلم و مربی را بازی می‌کند:

« به عقیده من در درون همه خوبی هست. همه شادی، غم و تنهایی را احساس می‌کنند. اما گاهی مردم خیال می‌کنند که کسی هیولاست. به خاطر این که نمی‌توانند خوبی‌ای را که در درونش هست، ببینند.» (صفحه ۱۱۸)

وقتی « کارلا» به عنوان مشاور مدرسه، مقابل « برادلی چاکرز» قرار می‌گیرد، همه « انکار»‌های او را به « تأیید» تبدیل و به شیوه‌ای هم‌ارز و در عین حال متناقض، « برادلی» را شگفت‌زده می‌کند؛ طوری که این محصل نوجوان، به یک تنگنای روحی و روانی می‌رسد و مجبور می‌شود تصمیمی اساسی بگیرد.» (صفحه‌های ۴۸ تا ۵۴)

بعداً با ادامه روند داستان، درمی‌یابیم که نشستن « برادلی چاکرز» در تهِ کلاس، نه به دلیل برهم‌زدن کلاس و بی‌انضباطی، بلکه به علت کنار کشیدن از دیگران و حفظ حریم تنهایی خویش است: « برادلی پشت میزش، تهِ کلاس، ردیف آخر و صندلی آخر نشست. در آن جا احساس امنیت می‌کرد.» (صفحه ۵۵). این تنهایی نشانه ترس درونی او و ناتوانی‌اش در ارتباط برقرار کردن با دیگران است. « برادلی چاکرز» گرچه مثل دیگران نیست، بسیار باهوش است و رفتارش همواره معنادار به نظر می‌رسد. به عبارتی، او با شیوه و نوع نگاه عاطفی و ذهنی خودش، به دیگران و حوادث پیرامونش می‌نگرد. تنها عیب او همان است که قبلاً به آن اشاره شد و آن هم به کمک یک مشاور حل می‌شود، اما مسئولان مدرسه بعداً از ادامه چنین امری جلوگیری می‌کنند و عملاً « مشاور» و « مشاوره» حذف می‌گردد و همین امر، بیانگر آن است که اگر دانش‌آموز باهوشی مثل « برادلی چاکرز»، دچار بدبینی و ترس می‌شود، علتش بی‌مبالاتی و بی‌توجهی مسئولان به اهداف تربیتی است. رفتار « برادلی چاکرز» واقعاً جذاب و به یادماندنی است؛ وقتی معلم به او تکلیف شب می‌دهد، او به شیوه خاص خود به آن اهمیت می‌دهد:

« - تکلیف شب؟ صفحه چهل و سه. « برادلی» روی کفش ورزشی‌اش عدد ۴۳ را یادداشت

کرد که یادش نرود. بعد کتاب حسابش را برداشت و از کلاس خارج شد.» (صفحه ۱۴۴)
به علاوه، هنگام درج مشخصات خودش بر سربرگ تکلیفش، عباراتی می‌نویسد که دقیقاً نشانگر موقعیت و وضعیت روحی او، نوعی بیان حضور و اعلام نیازهای روحی و حتی یک هشدار روانی است. این عبارات، حتی بهتر و کامل‌تر از نام او، این کاراکتر را به خواننده معرفی می‌کنند: « آخرین ردیف، آخرین صندلی، زیر چشم کبود» (صفحه ۱۴۸) و « ردیف آخر، صندلی آخر، بغل دست چپ» (صفحه ۲۰۹).

« برادلی» به محبت هم‌سالان خود نیاز دارد. او اگرچه ظاهراً وانمود می‌کند که از آنان بیزار است، در نهان همواره آرزوی همدلی‌شان را در سر می‌پروراند. به همین دلیل، وقتی « چپ» به او اظهار دوستی می‌کند، پس از کمی تردید و تعارض، سرانجام با اشتیاق از این عطیه استقبال می‌کند. (صفحه ۱۰)

او کم حرف می‌زند و بیشتر فکر می‌کند. افکارش ارتباط مستقیمی با نوع نگرش و تخیلات شخصی او دارند. به عبارتی، او بیشتر درون‌گراست. موقعی هم که حرف می‌زند، جملاتش بیشتر سؤالی یا تعجبی هستند. چنین جملاتی معمولاً خاص کاراکترهایی است که تازه وارد یک دنیای معین می‌شوند و تأثرات اولیه آن‌ها اغلب عاطفی است. این کاراکترها به محض آن که در رابطه با پیرامون‌شان به تعامل بیشتری برسند، به‌طور ناگهانی « برون‌ریز» می‌شوند و نوع دیالوگ‌های‌شان تغییر می‌یابد. « برادلی چاکرز» هم همین‌طور است. در فصل‌های پایانی و مخصوصاً در جشن تولد « کولین» و بعد از آن، او حرف‌های زیادی برای گفتن دارد و به قدری شتاب‌زده

« برادلی» به محبت هم‌سالان خود نیاز دارد. او اگرچه ظاهراً وانمود می‌کند که از آنان بیزار است، در نهان همواره آرزوی همدلی‌شان را در سر می‌پروراند. به همین دلیل، وقتی « چپ» به او اظهار دوستی می‌کند، پس از کمی تردید و تعارض، سرانجام با اشتیاق از این عطیه استقبال می‌کند.



رمان ته کلاس،
ردیف، آخر،
صندلی آخر،
تأکید زیادی بر
«خودشناسی» و
«دگرشناسی» دارد
و اولین مرحله
رشد و تکوین ذهنی
نوجوان را آگاهی
از توانایی‌ها و
ضعف‌های او
می‌داند.

است که «جف» اغلب مانع حرف زدنش می‌شود (صفحه‌های ۲۳۹ تا ۲۵۹). آخرین دیالوگ رمان هم متعلق به خود اوست (صفحه ۲۵۹). این شوق و بی‌تابی در گفتار، در رفتار او نیز هویداست. باید گفت همین‌ها سبب می‌شوند که در این جشن تولد که در حقیقت روز تولد درونی او نیز به حساب می‌آید، در مسابقه‌ای توانایی‌های خود را به نمایش بگذارد و نفر اول شود. (صفحه ۲۵۴)

وقتی به تدریج مشکلاتش را حل می‌کند و با هم‌کلاسی‌هایش به تعامل می‌رسد، به آن‌چه تا آن لحظه نداشته، دست می‌یابد و خواننده نیز می‌پندارد که حالا دیگر «برادلی چاکرز» دنیای مجازی و دوستان غیرواقعی‌اش را که با جان‌بخشی به اسباب‌بازی‌ها موجودیت پیدا کرده‌اند و دنیای ذهنی و غیرواقعی او را تشکیل می‌دهند، کنار می‌گذارد؛ زیرا در محیط مدرسه، دوستان واقعی پیدا کرده است، اما «لوئیس سکر»، نویسنده رمان **ته کلاس**، **ردیف آخر**، **صندلی آخر**، با هوشمندی و هنرمندی تحسین‌برانگیزی آن‌ها را هم‌چنان در دنیای «برادلی» نگه می‌دارد و نشان می‌دهد که این تخیلات، بخشی از موجودیت عاطفی و ذهنی او هستند. به علاوه، در همه حال به قهرمان داستان کمک می‌کنند و جزو الزامات روحی و روانی او به شمار می‌روند.

«لوئیس سکر» رویکرد تجربی به ادبیات نوجوانان دارد و این نگرش، از عنوان رمان آغاز می‌شود و تا آخرین جمله کتاب ادامه می‌یابد. این نویسنده می‌کوشد از آن‌چه برای ما آشناست، **آشنایی‌زدایی** (de familiarization) کند و بی‌تفاوتی مخاطب نوجوان و حتی بزرگسال را نسبت به پدیده‌ها، حوادث و موضوعات پیرامون‌شان، از بین ببرد و به آن‌ها بیاموزد که زیبایی و زشتی همه جا هست و رویکرد احساس‌مند و ژرف‌نگر انسان، می‌تواند با «درون‌گشت» در واقعیت‌های اجتماعی و تحلیل روابط علت و معلولی آن‌ها، به دستاوردها و آموزه‌های نوینی دست یابد که طرز تلقی و برداشت او را از زندگی و انسان متحول کند. رویکرد تجربی نویسنده، حتی هنگام معرفی پرسوناژش، کاملاً مشهود است. (صفحه‌های ۱۴۳ و ۲۰۹)

او اطلاعات خوب و باورپذیری از یک مدرسه مختلط و رخدادهای آن دارد و محیط و فضای چنین مکانی را به صورت عینی و بصری نشان می‌دهد. در نتیجه، مخاطب نوجوان یا بزرگسال، حضور خودش را در این مدرسه احساس می‌کند و در همه حال، به پرسوناژهای محوری رمان بسیار نزدیک می‌شود. «لوئیس سکر» تأثیرات متقابل مدرسه را بر آن‌چه در خانه و در دنیای «برادلی» می‌گذرد، نشان می‌دهد و به زبان روایی و داستانی ثابت می‌کند که دنیای مجازی این کاراکتر، در حقیقت حاصل وقایعی است که در بیرون و مخصوصاً در محیط مدرسه برای او اتفاق می‌افتند؛ یعنی رابطه مستقیمی با هم دارند و این در رمان عیناً نشان داده شده است. در فصل ۳۹، «رانی» که همان خرگوش قرمز است، دقیقاً موقعیت «برادلی چاکرز» را به نمایش می‌گذارد:

کمک! بارتولومه! به دادم برس! « (صفحه ۲۱۹)

از آنجا که این اتفاقات در ذهن خود «برادلی» شکل می‌گیرد، می‌توان گفت که او با خرگوش قرمز (رانی) هم‌ذات‌پنداری می‌کند و دنیای تازه‌ای می‌آفریند که از لحاظ روان‌شناختی، گویای تخیل ناب و استعداد قابل توجه اوست. این استعداد فقط در اتاقش که امن‌ترین مکان برای او به حساب می‌آید و هیچ‌کس تهدیدش نمی‌کند، شکوفا می‌شود. خواننده تا قبل از فصل‌های پایانی، حضور این نوجوان را در خانه پُررنگ‌تر و فعال‌تر از مدرسه می‌بیند. در پایانِ رمان، کم‌کم محیط مدرسه برای او جذاب‌تر و دلنشین‌تر می‌گردد. علت اصلی آن هم نضج‌گیری کانون محبتی است که قبلاً نبوده، اما اخیراً برای مدتی وجود داشته و توانسته واکنش‌های عاطفی و نوع نگرش ذهنی او را بشناسد و به آن‌ها سمت و سوی مناسب بدهد. این کانون محبت، در وجود «کارلا»ی مشاور خلاصه شده که اساس را بر همدلی، تحمل و تعامل گذاشته است:

«کارلا گفت: فکر می‌کنم بهتر است با هم حرف بزنیم. کسانی که با هم دوست‌اند، همین‌طور با مشکلات‌شان برخورد می‌کنند؛ یعنی درباره آن‌ها با هم حرف می‌زنند. ما هم به این علت، دوستانی به این خوبی شده‌ایم که یاد گرفته‌ایم با هم حرف بزنیم.» (صفحه ۲۱۵)

رمان **ته کلاس، ردیف، آخر، صندلی آخر**، تأکید زیادی بر «خودشناسی» و «دگرشناسی» دارد و اولین مرحله رشد و تکوین ذهنی نوجوان را آگاهی از توانایی‌ها و ضعف‌های او می‌داند.

«برادلی چاکرز» قادر به ارتباط‌گیری با هم‌کلاسی‌هایش نیست؛ چون به او یاد نداده‌اند چه‌گونه با دیگران دوست شود. در عوض، در تمام زندگی‌اش او را شماتت و سرزنش کرده‌اند. در حالی که «کارلا» به عنوان مشاور، رفتار متفاوتی در پیش می‌گیرد. او به جای بزرگ‌نمایی عیب‌های «برادلی» بر ویژگی‌ها، توانمندی‌ها و صفات خوب او تأکید می‌ورزد و «برادلی چاکرز» را به خود او می‌شناساند؛ یعنی «من درونی» خفته و بی‌میل او را در درونش بیدار و راغب می‌کند. رمان به همین دلیل، از کنش‌مندی و کنش‌زایی بسیاری برخوردار است و موقعیت‌های تربیتی و آموزشی زیبایی می‌آفریند که فرصت ماندن در وضعیت بینابینی را از کاراکترمحوری رمان و نیز از خواننده می‌گیرد. در نتیجه، مخاطب را هم، به «بازاندیشی» و شناخت خود در دوران نوجوانی‌اش وا می‌دارد. سخنان «کارلا» با «برادلی چاکرز»، نمایه ذهنی این تجربه انسانی است: «آن کس که زندگی‌ات را به طرز سحرآمیزی از این رو به آن رو کرد، من نبودم! خودت بودی.» (صفحه ۲۱۶)

این رمان تمام رویدادهای ذهنی و درونی و حتی عارضه‌های جسمی را ناشی از عوامل بیرونی می‌داند و از نظر نویسنده، این جهان بیرونی است که دنیای درون را شکل می‌دهد:

«دست‌هایش را در جیب‌هایش فرو برد و از کلاس بیرون رفت. در دورترین نقطه حیاط مدرسه نشست. دو بار به نظرش رسید که کارلا را دید. بار اول یک دختر کلاس سومی و بار دوم یک درخت بود! معده‌اش چنان سفت شده بود که نمی‌توانست چیزی بخورد.» (صفحه ۲۲۳)

موقعیت‌ها و حضور کاراکترها، بر اساس یک طرح (پیرنگ) بسیار قوی شکل گرفته است و هیچ حادثه و رخدادی بدون دلیل رخ نمی‌دهد: حضور «کلودیا»، خواهر «برادلی چاکرز»، دقیقاً برای آن است که مخاطب به نوع ارتباط «برادلی» با اعضای خانواده‌اش که یکی از آن‌ها هم تا حدی نزدیک به گروه سنی خود اوست، پی ببرد. پدر، مادر و خواهر او به اندازه‌ای که لازم بود، در رمان ظاهر شده‌اند. یک عامل مهم، این حضور را در رمان کوتاه و بسنده کرده و آن هم دیالوگ‌هاست. جملاتی که «کلودیا» و پدر و مادر «برادلی» بیان می‌کنند، حس‌آمیز هستند و به خوبی نشان می‌دهند که بر اساس یک موقعیت بیرونی و یک وضعیت روحی و روانی، بر زبان جاری می‌شوند و طوری انتخاب شده‌اند که از روی آن‌ها می‌توان به بسیاری از ناگفته‌های مرتبط با وضعیت، شرایط و نوع خانواده و نیز چه‌گونه‌ی ارتباط‌شان پی برد. دیالوگ‌ها بیانگر سن و سال کاراکترها هستند و عواطف، ذهنیات و نوع دغدغه‌ها و معضلات‌شان را به خوبی به ما القا می‌کنند؛ هیچ حاشیه‌پردازی و گزافه‌گویی هم در آن‌ها نیست:

خواهر برادلی (کلودیا): «چی کار می‌کنی؟ داری با جک و جانورهای فسقلی‌ات حرف می‌زنی؟» (صفحه ۱۴)

مادر برادلی: «تو که نمی‌خواهی حقیقت را به پدرت بگویم! نمی‌خواهی پدرت به مدرسه نظام بفرستد؟ شاید حق با او باشد. نمی‌دانم! شاید این همان چیزی باشد که تو لازم داری.» (صفحه‌های ۲۷ و ۲۸)

پدر برادلی: «این‌جا رستوران نیست. هر چی جلوت می‌گذارند، می‌خوری!» (صفحه ۱۲۷)

نویسنده به عنوان «دانای کل محدود»، رمان را روایت می‌کند و هرگز ورود به ساحت کاراکترها و دخالت جانبدارانه از آن‌ها را برای خود مجاز نمی‌داند. او تمام عرصه را به حضور و نشو و نمای کاراکترها اختصاص می‌دهد و در نتیجه، قضاوت نهایی به عهده خواننده گذاشته شده است

حضور « کارلا » به عنوان مشاور در مدرسه، یک مرجع ذهنی و پرورشی دقیق، برای شناخت نابه‌سامانی محیط و نیز نشان دادن دغدغه‌ها و کشمکش‌های درونی کاراکترهای نوجوان به هنگام رویارویی با یک کاراکتر قوی‌تر، دانای‌تر و مهربان‌تر است که در حقیقت هسته مرکزی همه کنش‌مندی و کنش‌زایی‌های رمان محسوب می‌شود. « کارلا » منشأ تغییرات درونی این کاراکترهاست و اگر در رمان حضور نمی‌داشت، گیرایی و غایت‌مندی اثر تقریباً تا نصف، کاهش می‌یافت. او سبب شده خواننده به چه‌گونه‌ی سیستم آموزشی و تربیتی مدارس آمریکا پی ببرد؛ مخصوصاً وقتی مشاور دانا و مهربانی مثل او از آن مدرسه اخراج و به جای دیگری منتقل می‌شود، این ذهنیت پیش می‌آید که کلیت نظام آموزشی و تربیتی آمریکا در جهت رشد، احیا و ارتقای روحی، روانی و عاطفی نوجوانان نیست و همواره بر آن است که این رشد را در حد و اندازه معینی نگه دارد.

تأکید بر جشن تولد و نشان دادن تمام مراحل آن، اشاره‌ای به نیازهای روحی و روانی نوجوانان و نیز یادآوری یکی از حوادث مهم زندگی آنان است که سبب هم‌گرایی و هم‌سوئی عاطفی بیشتر آن‌ها می‌شود. به علاوه خود جشن تولد در این رمان، نماد و مظهر تولد واقعی « برادلی چاکرز » است؛ زیرا حضور در چنین مراسمی برای اولین بار برایش اتفاق می‌افتد و او با تمام عواطف و احساساتش در آن ظاهر می‌گردد و همین‌جاست که بر دیگران برتری می‌یابد (صفحه ۲۴۴ تا ۲۵۴). هدیه او در این جشن تولد، ماکت یک قلب است. « برادلی چاکرز » با این هدیه، در اصل، قلب خودش را به هم‌سالانش تقدیم می‌کند. در پایان رمان، او خرگوش قرمز یعنی « رانی » را که در حقیقت قرینه و نماد موجودیت خود اوست، به « کارلا » مشاور که باعث و بانی تحول و تولد درونی‌اش بوده، هدیه می‌دهد. (صفحه ۲۶۲)

آن‌چه هنر « لوئیس سکر » را متمایز می‌کند، آن است که از دم‌دستی‌ترین و معمولی‌ترین موضوع، اثری نو، متفاوت و قابل تأمل می‌آفریند. این دقیقاً برآیند خود نگاه او به جامعه و مشکلات آن است. این نگاه متفاوت، استفاده از نشانه‌های مفهومی داستان را الزامی کرده؛ طوری که حتی عنوان رمان هم از این قاعده مستثنا نیست و پیش‌زمینه‌ای بسیار حس‌آمیز به خواننده می‌دهد. او همین رویکرد را در ساختار رمان و شیوه پردازش درون‌مایه آن نیز به کار می‌گیرد و از همان آغاز، خواننده را به سیر « چرا »یی و « چه‌گونه‌ی » رخدادها معطوف می‌کند.

شیوه پردازش موضوع، طوری است که مخاطب کاملاً به چنند و چون رابطه کاراکتر اصلی با دیگران و نیز نوع برداشت دیگران از او پی می‌برد و در این رابطه، هیچ « نقطه کور »ی که سؤال‌برانگیز باشد، باقی نمی‌ماند. به دلیل داده‌های فراوان رمان و نیز نگرش تجربی نویسنده و احاطه کامل او به موضوع، می‌توان از نوع رفتار و گفتار دانش‌آموزان و نیز چه‌گونه‌ی واکنش‌های مربیان و معلمان تا حد زیادی به فرهنگ، سیستم آموزشی و تربیتی جامعه آمریکا پی برد و خود مدرسه را به عنوان نماد چنین جامعه‌ای ارزیابی کرد.

نویسنده به عنوان « دانای کل محدود »، رمان را روایت می‌کند و هرگز ورود به ساحت کاراکترها و دخالت جانبدارانه از آن‌ها را برای خود مجاز نمی‌داند. او تمام عرصه را به حضور و نشو و نمای کاراکترها اختصاص می‌دهد و در نتیجه، قضاوت نهایی به عهده خواننده گذاشته شده است.

در کنار وقوف به واقعیت‌های تلخ، خواننده با جذابیت‌های قابل تأملی روبه‌رو می‌شود. این اثر از لحاظ شخصیت‌پردازی، یکی از بهترین و جذاب‌ترین رمان‌های نوجوانان است. نویسنده همراه کاراکترهایش، به همه جا سر می‌زند و خواننده را به ترتیب به خانه کاراکترها، مدرسه، کلاس درس و حتی به توالی آن‌ها می‌برد و به قدری او را با مسائل و خفیات و ذهنیات این نوجوانان درگیر می‌کند که در پایان رمان، خواننده به راستی همانند « کارلا » مشاور، مجذوب کاراکتر جذاب و دوست‌داشتنی « برادلی چاکرز » می‌شود؛ با او، دنیایش و مشکلاتش احساس هم‌دردی می‌کند و در شادی‌ها، غم‌ها و اضطراب‌هایش سهیم می‌گردد.

« لوئیس سکر » گرچه تا حدی نگاهی نوستالژیک به این دوران خاص دارد، هرگز احساسات شخصی‌اش را وارد رمان نمی‌کند. او عملاً یک نویسنده ناظر و روان‌شناس است. همه آدم‌ها، اجزا و عناصر داستانش را برای خواننده تحلیل کرده و این امر، خواندن اثر را برای بزرگسالان هم، دل‌چسب و الزامی کرده است.

رمان ته کلاس، ردیف آخر، صندلی آخر، داده‌ها و آموزه‌های تربیتی و آموزشی فراوان دارد و از این لحاظ هم در جایگاه ویژه‌ای قرار می‌گیرد. نوع تفکر، زبان و رفتار کاراکترها از حد دوره نوجوانی بالا یا پایین نمی‌رود؛ همه آن‌ها باورپذیر و درک‌شدنی‌اند و پردازش هوشمندانه و هنرمندانه‌شان، آگاهی عمیق نویسنده از خصوصیت و ویژگی‌های دوره نوجوانی و مسائل و مشکلات این گروه سنی را به بهترین شکل ممکن نشان می‌دهد. این رمان به حدی زیبا، گیرا و جذاب است که حداقل باید دو بار آن را خواند.